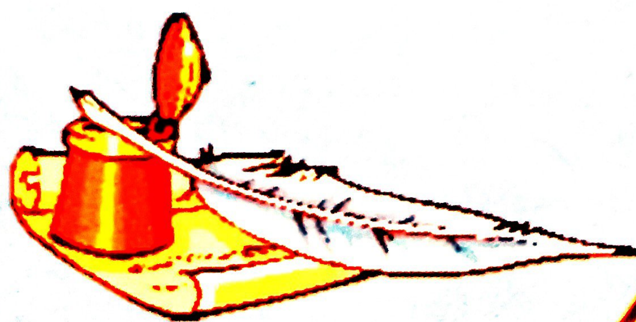
کتاب

بدان و اوّل علم



کتاب

بدان و اوّل علم

نام کتاب: بدان و اوّل علم

نام مؤلف یا مرتب: ملا عبد الله حاجی

نام تهیه کننده: سنة الله یعقوب

زمان و مکان چاپ: دوشنبه ۲۰۱۳

ББК 86.38+72·3+87.717
А-14

Номи китоб: ***Бидон ва аввали илм***
Муаллиф ё мураттиб: ***Мулло Абдуллоҳи Ҳоҷӣ***
Таҳиякунанда: ***Суннатуллоҳи Яъқуб***
Замон ва макони чоп: Душанбе, 2013

ISBN 978-99947-946-7-6

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلاة والسلام على رسوله محمد ﷺ وعلى آله وأصحابه أجمعين.

أما بعد: کتاب "بدان" و "اول علم" که در یکجایگی با کتابهای معتبر فن آموزش زبان عربی چون کافیه، حرکات و عوامل بارها روی چاپ آمده است، به همگان آشنا است. مؤلف یا مرتب آن ملا عبد الله حاجی با تصحیح ملا سید محمود و با کتابت ملا سید مقصود می باشد. این کتاب اگرچندی خوردحجم هم باشد در تأریخ دانش آموزئ دانشمندان و عالمان خاصَّةً تاجیکان اهمیت ویژه را داراست. به خاطر بار دیگر روی چاپ آمدن ما کوشش نمودیم در این سمت سهم گذار باشیم و در آماده کردن متن آن نه چون چاپهای قدیم بلکه با طریق امروزه: طریقهٔ صرف صیغه هارا در داخل متن، نه چنانچه در چاپهای سابق در حاشیهٔ کتاب قرار داشت، جای دادیم و بعضی خطاهای چاپی که وجود داشتند به مانند امرگیری امر بی لام در حذف کردن حرف مضارعت در عمل اول و غیره... اصلاح کرده شدند.

سنة الله یعقوب

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

بدان أَسْعَدَكَ اللهُ فِي الدَّارَيْنِ[1] که کلمات عرب بر سه قسم است: اسم است و فعل است و حرف. اسم همچون رَجُلٌ، فعل همچون ضَرَبَ، حرف همچون مِنْ و عَنْ.

---

[1] بِاسْمِهِ سُبْحَانَهُ، بدان أَسْعَدَكَ اللهُ فِي الدَّارَيْنِ یعنی بدان ای مبتدئ نیک رأی سعادتمند گرداند ترا الله تعالی در دارین یعنی در دار دنیا و در دار آخرت.

اگر شخصی گوید که سعادتمندئ مبتدی در دارین از کجا معلوم شده؟

می گوئیم که از این حدیث شریف لطیف خواجهٔ هر دو سرا محمد ﷺ، قال النبی ﷺ مَنِ اغْبَرَّتْ قَدَمَاهُ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ حَرَّمَ اللهُ تَعَالَى جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ یعنی گفتند پیغمبر ﷺ شخصی که غبارآلود گردد دو قدمش در طلب علم حرام می گرداند الله تعالی جسد اورا بر نار یعنی بر آتش دوزخ.

اگر شخصی گوید که از این حدیث سعادتمندئ آخرت معلوم می شود، اما سعادتمندئ دنیا و آخرت معلوم نمی شود و حال آنکه مُدَّعَا سعادتمندئ دنیا و آخرت است؟

می گوئیم که حدیثهای دیگر نیز هست که دلالت می کند بر سعادتمندئ مبتدی در دنیا و در آخرت. حدیث این است که قال النبی ﷺ اَلْعِلْمُ عِزُّ الدُّنْيَا وَشَرَفُ الآخِرَةِ یعنی علم عزتی دارد در دنیا و شرافتی دارد در آخرت. حدیث دیگر این است که قال النبی ﷺ مَنْ أَرَادَ الدُّنْيَا فَلْيَتَّجِرْ وَمَنْ أَرَادَ الآخِرَةَ فَلْيَتَزَهَّدْ وَمَنْ أَرَادَهُمَا فَلْيَتَعَلَّمْ. یعنی گفتند نبی ﷺ شخصی که ارادهٔ دنیا کند پس باید که تجارت کند و

شخصی که ارادهٔ آخرت کند پس باید که زهد و تقوی کند، اما شخصی که ارادهٔ دنیا و آخرت کند پس باید که علم آموزد. چنانچه عزیزی گفته است،

رباعی: دنیا طلبی عزم سفر باید کرد؛

عقبی طلبی آه سحر باید کرد.

دنیا طلبی و باز عقبی طلبی؛

این باز بعلم پر ثمر باید کرد.

و در بعضی نسخه: این ناز بخانهٔ پدر باید کرد. و مراد از پدر علم است.

اگر شخصی گوید که اسم در لغت چیست و در اصطلاح چیست؟

می گوئیم که اسم در لغت سُمُوٌّ است بمعنای عُلْو و یا وِسْمٌ بمعنای علامت است. آنهنگامی که اسم عالی بود از فعل و حرف یا آنهنگامی که اسم علامت بود بر مُسَمَّی، بنابر این اسم نامیده اند. و در اصطلاح اسم را چنین تعریف کرده اند: اَلإِسْمُ مَا دَلَّ عَلَیَ مَعْنًی فِي نَفْسِهِ غَیْرِ مُقْتَرِنٍ بِأَحَدِ الأَزْمِنَةِ الثَّلاثَةِ یعنی اسم کلمه ایست که دلالت می کند بر معنای که حاصل است در نفس خود، صفت دیگرش اینکه غیر مقترن باشد به احد ازمنهٔ ثلاثه در حین فهم معنایِ اسم از لفظِ اسم.

اگر شخصی گوید که فعل در لغت چیست و در اصطلاح چیست؟

می گوئیم که فعل در لغت مَا صَدَرَ عَنِ الْفَاعِلِ [چیزی که از فاعل پیدا شده است] را گویند. و در اصطلاح فعل را چنین تعریف کرده اند که: اَلْفِعْلُ مَا دَلَّ عَلَیَ مَعْنًی فِي نَفْسِهِ مُقْتَرِنٍ بِأَحَدِ الأَزْمِنَةِ الثَّلاثَةِ یعنی فعل کلمه ایست که دلالت می کند بر معنای که حاصل است در نفسش، صفت دیگرش اینکه مقترن باشد به احد ازمنهٔ ثلاثه.

اگر شخصی گوید که فعل را چرا فعل نامیده اند؟

می گوئیم که از جهت در بر گرفتن او مصدر را.

اگر شخصی گوید که حرف در لغت چیست و در اصطلاح چیست؟

می گوئیم که حرف در لغت طرف است و در اصطلاح حرف را چنین تعریف کرده اند که: اَلْحَرْفُ مَا دَلَّ عَلىٰ مَعْنًى فِي غَيْرِهِ یعنی حرف کلمه ایست که دلالت می کند بر معنای که کائن است در غیر یعنی مستقل به مفهومیت نیست، صلاحیت ندارد بر اینکه مبتدا باشد یا خبر.

اگر شخصی گوید که مصنف "بدان" گفته است چرا "بخوان" نگفته است؟

می گوئیم که از دانستن خواندن لازم می آید، از خواندن دانستن لازم نمی آید بنابر این مصنف "بدان" گفته است.

اگر شخصی گوید که مصنف "بدان" گفته است چرا "دان" نگفته است، با آنکه "دان" گفتن اخصر است؟

می گوئیم که پیغمبر ﷺ گفتند که خَيْرُ الْكَلَامِ أَنْ يُصَدَّرَ بِالْبَاءِ یعنی بهترین کلام آنکه مُصَدَّر [شروع کرده] شود به باء، بنابر این "بدان" گفته است.

اگر شخصی گوید که چنانچه پیغمبر ﷺ خَيْرُ الْكَلَامِ أَنْ يُصَدَّرَ بِالْبَاءِ گفته اند اینچنین خَيْرُ الْكَلَامِ قَلَّ وَدَلَّ نیز گفته اند. پس باید که "دان" می گفتند؟

می گوئیم که آنچه فرموده اند در وسعت کلام فرموده اند و در ضیق کلام خَيْرُ الْكَلَامِ قَلَّ وَدَلَّ گفته اند.

اگر شخصی گوید که مصنف "بدان" گفته است چرا "اِعْلَمْ یا اِقْرَأْ یا اِفْهَمْ" نگفته است؟

جواب می گوئیم که اگر "اِعْلَمْ یا اِقْرَأْ یا اِفْهَمْ" می گفت مبتدی را توهم می شد که این کتاب مصنف عربی باشد یا فارسی و حال آنکه فارسی است بنابر این "بدان" گفته است "اِعْلَمْ یا اِقْرَأْ یا اِفْهَمْ" نگفته است.

اگر شخصی گوید که این کتاب مصنف فارسی است چرا أَسْعَدَكَ اللهُ را عربی آورد؟

می گوئیم که أَسْعَدَكَ اللهُ دعا است، دعا به لفظ عربی اولی باشد.

اگر شخصی گوید که از کجا می دانید که دعا به لفظ عربی اولی باشد؟

می گوئیم که از قول عرب که لاَ يُقْبَلُ الدُّعَاءُ إِلاَّ بِلَفْظِ الْعَرَبِ می گویند یعنی قبول کرده نمی شود دعا مگر به لفظ عربی، معلوم شد که دعا به لفظ عربی اولی بوده است.

اگر شخصی گوید که مصنف أَسْعَدَكَ اللهُ گفته است چرا سَعِدَكَ اللهُ [سَعِدَ بر وزن عَلِمَ، گاهی متعدی می آید. تاج العروس، باب الدال] نگفته است؟

می گوئیم که کثرت حروف دلالت می کند بر کثرت معانی و قلت حروف دلالت می کند بر قلت معانی، بنابر این أَسْعَدَكَ اللهُ گفته است سَعِدَكَ اللهُ نگفته است.

اگر شخصی گوید که اسم را بر فعل چرا تقدیم کرده اند؟

می گوئیم که اسم مُسْنَد است و مُسْنَد الیه و فعل مُسْنَد است و بس. چیزی که دو را صلاحیت دارد مقدم می باشد از چیزی که یک را صلاحیت دارد.

اگر شخصی گوید که فعل را بر حرف چرا تقدیم کرده اند؟

می گوئیم که فعل مسند است، حرف نه مسند و مسند الیه است. پس چیزی که صلاحیت دارد یک را مقدم است از چیزی که هیچ صلاحیت ندارد.

اگر شخصی گوید که بر اسم سکوت نکردند و بر فعل سکوت نکردند بر حرف چرا سکوت کردند؟

می گوئیم که سکوت در محل بیان مفید حَصْر یعنی افاده کنندۀ حصر است.

اگر شخصی گوید که حصر در لغت چیست و در اصطلاح چیست؟

می گوئیم که حصر در لغت منع است و در اصطلاح چنین تعریف کرده اند که: اَلْحَصْرُ إِثْبَاتُ الشَّيْءِ فِي الشَّيْئِ وَمَنْعُهُ عَنْ غَيْرِهِ و معنایش گذشت.

اگر شخصی گوید که حصر بر چند قسم است؟

می گوئیم که حصر بر سه قسم است: حصر عقلی و حصر قطعی و حصر استقرائی. حصر عقلی آن است که بمجرد ملاحظه کردن مقسم را باقسامش عقل تجویز قسم دیگر نکند مثل: اَلْعَدَدُ إِمَّا أَنْ يَكُوْنَ زَوْجًا أَوْ فَرْدًا. حصر قطعی آن است که بمجرد ملاحظه کردن عقل تجویز کند قسم دیگر را لیکن موجود باشد دلیل قاطع بر امتناع قسم دیگر مثل: انحصار اضافهٔ معنویه بر اضافهٔ لامیه و بیانیه و ظرفیه لیکن ثابت شده است حصر بواسطه.

اگر شخصی گوید که مصنف چرا أَسْعَدَكَ اللهُ گفته است يُسْعِدُكَ اللهُ نگفته است با آنکه أَسْعَدَ فعل ماضی است دلالت می کند بر زمان گذشته يُسْعِدُ فعل مضارع است دلالت می کند بر زمان آینده، سعادتمندئ مبتدی در زمان آینده می شود نه در زمان گذشته پس با ایستیکه يُسْعِدُكَ اللهُ می گفت؟

می گوئیم که گاها مضارع متحقق الوقوع را تعبیر به ماضی می کنند، بنابر این أَسْعَدَكَ اللهُ گفته است يُسْعِدُكَ اللهُ نگفته است.

اگر شخصی گوید که مضارع متحقق الوقوع را تعبیر به ماضی کردن مجاز است، ارتکاب مجاز از غیر ضرورت جائز نیست؟

می گوئیم که مجاز غیر مشهور جائز نیست اما مجاز مشهور جائز است و شایع.

که کلمات عرب بر سه قسم است: اسم است و فعل است و حرف. اسم همچون رَجُلٌ، فعل همچون ضَرَبَ، حرف همچون مِنْ و عَنْ.

اگر شخصی گوید که کافی که در "که کلمات" است، چیست؟

می گوئیم که کاف رابطه است که ربط می دهد ما بعدش را بر ما قبلش.

اگر شخصی گوید که اسم چرا شش حرفی نشده است؟

می گوئیم که اگر اسم شش حرفی می شد التباس می شد که دو اسم است یا یک اسم.

اگر شخصی گوید که میزان در لغت چیست و در اصطلاح چیست؟

می گوئیم که میزان در لغت ترازو را گویند و در اصطلاح اهل صرف فاءُ و عینُ و لام را گویند.

اگر شخصی گوید که فاءُ و عینُ و لام را به چه مناسبت میزان ساخته اند؟

می گوئیم که چنانچه آدمیان کم و زیاد را با ترازو می سنجند و می دانند اینچنین صرفیون کم و زیادتیِ کلمه را به فاءُ و عینُ و لام می سنجند و می دانند.

اگر شخصی گوید که از بست و هشت حروف بی خصوص سه حرف را چرا اختیار کرده اند؟

می گوئیم که اصل مخرج حروف سه است: شَفَتْ و وسط و حلق، از شَفَتْ فاء را گرفتند و از وسط لام را و از حلق عین را گرفته میزان ساخته اند.

اگر شخصی گوید که از شَفَتْ فاء و از وسط لام و از حلق عین را گیرند فَلَعَ می شود نه فَعَلَ؟

می گوئیم که فَلَعَ با ترتیب است بی معنی و فَعَلَ بی ترتیب است با معنی پس بی ترتیب با معنی بهتر است از با ترتیب بی معنی.

اگر شخصی گوید که مصنف از برای اسم یک مثال و از برای فعل یک مثال و از برای حرف دو مثال آورده مِنْ و عَنْ گفت؟

می گوئیم که اسم و فعل قوی العمل است حرف ضعیف العمل بنابر این برای حرف دو مثال آورده است.

اگر شخصی گوید که اسم ثلاثی و رباعی و خماسی شده است چرا ثُنائی نشده است؟

می گوئیم که اگر ثنائی می شد از اقل ابنیه که سه حرف است کم شده می ماند.

اگر شخصی گوید که یَدٌ و دَمٌ و أَخٌ را چه می گوئید که ثُنائی است؟

می گوئیم که این سه کلمه باعتبار اصلش سه حرفی است چونکه در اصل یَدُوٌ و دَمُوٌ و أَخُوٌ بوده است بسبب اعلال دو حرفی عارض شده است.

اگر شخصی گوید که مصنف اقسام اسم و فعل گفته است چرا اقسام اسم و فعل و حرف نگفته است؟

می گوئیم که از بسکه اسم و فعل مستقل الدلالت بودند و حرف مستقل الدلالت نبود، اعتماد به شأن اسم و فعل کرد و اقسام آنها را گفت، اعتماد به شأن حرف نکرده اقسام آن را نگفت.

حرف علت نام کردند واو و الف و یای را؛

هر کرا دردی رسد ناچار گوید "وای" را.

ترجمه:

حرف علت اوچ ترور گر جمع قلسه "وای" بولور؛

هر کشی تکرار قلسه صرف ایچیده بای بولور.

اگر شخصی گوید که مفرد چند ما یُقابِل دارد؟

می گوئیم که چهار ما یقابل دارد: گاها مفرد مقابل می شود به مثنی و مجموع، گاها مقابل می شود به مضاف و شبه مضاف، گاها مقابل می شود به مرکب، گاها مقابل می شود به جمله.

اگر شخصی گوید که تقابل در لغت چیست و در اصطلاح چیست؟

می گوئیم که تقابل در لغت تتابع و در اصطلاح چنین تعریف کرده اند که: اَلْمُتَقَابِلاَنِ الشَّيْئَانِ اللَّذَانِ لاَ يَجْتَمِعَانِ فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ وَفِي زَمَانٍ وَاحِدٍ وَفِي جِهَةٍ وَاحِدَةٍ.

عرب از هر مصدری دوازده چیز اشتقاق می کنند: ماضی و مضارع.... اگر گفته شود که اشتقاق در لغت چیست و در اصطلاح چیست؟

می گوئیم که اشتقاق در لغت گرفتن شیء از شیء را گویند و در اصطلاح اشتقاق را چنین تعریف کرده اند که: اَلاِشْتِقَاقُ رَدُّ كَلِمَةٍ إِلىَ الأُخْرَى لِتَنَاسُبِهِمَا فِي اللَّفْظِ وَالْمَعْنَى یعنی اشتقاق رد کلمه است بسوی کلمۀ دیگر از جهت مناسبت بین الکلمتین در لفظ و در معنی.

اگر شخصی گوید که اشتقاق باعتبار مناسبت لفظی بر چند قسم است؟

می گوئیم که بر سه قسم است: اشتقاق صغیر، اشتقاق کبیر و اشتقاق اکبر.

اشتقاق صغیر آن است که باشد تمامیٔ حروف مشتق منه در مشتق با ترتیب مثل اشتقاق ضَرَبَ از ضَرْبٌ.

اشتقاق کبیر آن است که باشد تمامیٔ حروف مشتق منه در مشتق بی ترتیب مثل اشتقاق جَبَذَ از جَذْبٌ.

اشتقاق اکبر آن است که باشد تمامیٔ حروف مشتق منه در مشتق با تقارب مثل ما بقی در مخرج مثل نَعَقَ که مشتق است از نَهَقٌ. اشتقاق اکبر آن است که اشتقاق بمناسبت معنویه باشد هر واحد مشتق و مشتق منه باعتبار معنی مطابقی باشد یا معنی تضمنی یا معنی التزامی، عین آن دیگر یا داخل آن دیگر یا خارج آن دیگر.

اسم بر سه قسم است: ثُلاثی و رُباعی و خُماسی. ثُلاثی سه حرفی را گویند همچون زَیْد، رُباعی چهار حرفی را گویند همچون جَعْفَر، خُماسی پنج حرفی را گویند همچون سَفَرْجَل.

فعل بر دو قسم است: ثُلاثی و رُباعی. ثُلاثی سه حرفی را گویند همچون ضَرَبَ، رُباعی چهار حرفی را گویند همچون دَحْرَجَ.

میزان کلام عرب فاءُ و عینُ و لام است. حرف بر دو قسم است: حرف اصلی و حرف زائد. حرف اصلی آن است که در مقابلهٔ فاءُ و عینُ و لام بود همچون ضَرَبَ بر وزن فَعَلَ. حرف زائد آن است که در مقابلهٔ فاءُ و عینُ و لام نبود همچون أَکْرَمَ بر وزن أَفْعَلَ.

حرف اصلی در ثُلاثی سه است: فاءُ و عینُ و یک لام. حرف اصلی در رُباعی چهار است: فاءُ و عینُ و دو لام. حرف اصلی در خُماسی پنج است: فاءُ و عینُ و سه لام.

ثلاثی بر دو قسم است: ثلاثی مُجَرَّد و ثلاثی مَزِیْد. ثلاثی مُجَرَّد آن است که بر سه حرف اصلیِ او چیزی زیاده نبود همچون ضَرَبَ بر وزن فَعَلَ. ثلاثی مَزِیْد آن است که بر سه حرف اصلیِ او چیزی زیاده بود همچون أَکْرَمَ بر وزن أَفْعَلَ.

رباعی نیز بر دو قسم است: رباعی مُجَرَّد و رباعی مَزِیْد. رباعی مُجَرَّد آن است که بر چهار حرف اصلیِ او چیزی زیاده نبود همچون

دَحْرَجَ بر وزن فَعْلَلَ. رباعی مَزِیْد آن است که بر چهار حرف اصلیٔ او چیزی زیاده بود همچون تَدَحْرَجَ بر وزن تَفَعْلَلَ.

خماسی نیز بر دو قسم است: خماسی مُجَرَّد و خماسی مَزِیْد. خماسی مُجَرَّد آن است که بر پنج حرف اصلیٔ او چیزی زیاده نبود همچون جَحْمَرِشٌ بر وزن فَعْلَلِلٌ. خماسی مَزِیْد آن است که بر پنج حرف اصلیٔ او چیزی زیاده بود همچون خَنْدَرِیْسٌ بر وزن فَعْلَلِیْلٌ.

اقسام اسم و فعل از هفت قسم بیرون نیست: صحیح است یا مضاعف یا مثال یا اجوف یا ناقص یا لفیف یا ملتوی.

صحیح آن است که در مقابلهٔ فاءُ و عینُ و لامِ اسم یا فعل حرف علت نبود و دو حرف از یک جنس نبود همچون ضَرْبٌ ضَرَبَ بر وزن فَعْلٌ و فَعَلَ.

حرف علت سه است: واوُ و الفُ و یاء است.

اگر همزه در مقابلهٔ فاء بود مهموز الفاء بود همچون أَبَرَ بر وزن فَعَلَ.

و اگر همزه در مقابلهٔ عین بود مهموز العین بود همچون بَأَرَ بر وزن فَعَلَ.

و اگر همزه در مقابلهٔ لام بود مهموز اللام بود همچون بَرِئَ بر وزن فَعِلَ.

مضاعف بر دو قسم است: مضاعف ثلاثی و مضاعف رباعی.

مضاعف ثلاثی آن است که در مقابلهٔ عینُ و لامِ اسم یا فعل دو حرف از یک جنس بود همچون فَرَّ که در اصلش فَرَرَ بوده است بر زون فَعَلَ.

مضاعف رباعی آن است که در مقابلهٔ فاءُ لامِ اولی و عینُ لامِ ثانی دو حرف از یک جنس بود همچون صَرْصَرَ بر زون فَعْلَلَ.

مثال آن است که در مقابلهٔ فاءِ اسم یا فعل حرف علت بود همچون وَعْدٌ و وَعَدَ بر وزن فَعْلٌ و فَعَلَ.

اجوف آن است که در مقابلهٔ عینِ اسم یا فعل حرف علت بود همچون قَوْلٌ و قَوَلَ [بعد از اعلال قَالَ می شود] بر وزن فَعْلٌ و فَعَلَ.

ناقص آن است که در مقابلهٔ لامِ اسم یا فعل حرف علت بود همچون رَمْیٌ و رَمَیَ بر وزن فَعْلٌ و فَعَلَ.

لفیف آن است که در مقابلهٔ عین و لامِ اسم یا فعل حرف علت بود همچون قَوْیٌ و قَوِیَ بر وزن فَعْلٌ و فَعِلَ.

ملتوی آن است که در مقابلهٔ فاء و لامِ اسم یا فعل حرف علت بود همچون وَشْیٌ و وَشَیَ [بعد از اعلال وَشَی می شود] بر وزن فَعْلٌ و فَعَلَ.

اسم بر دو قسم است: اسم جامد و اسم مصدر.

اسم جامد آن است که از وی چیزی اشتقاق کرده نشود همچون رَجُلٌ و فَرَسٌ.

اسم مصدر آن است که از وی چیزی اشتقاق کرده شود و در اخیر معنای فارسیٔ او دال و نون [دَنْ] باشد و یا تاء و نون [تَنْ] باشد همچون اَلضَّرْبُ زدن [دَنْ] و اَلْقَتْلُ کشتن [تَنْ].

عرب از هر مصدری دوازده چیز اشتقاق می کنند: ماضی و مضارع، اسم فاعل و اسم مفعول، حجد و نفی، امر و نهی، اسم زمان و اسم مکان، اسم آلت و اسم تفضیل.

ماضی زمان گذشته را گویند، مضارع زمان آینده را گویند، اسم فاعل نام کننده را گویند، اسم مفعول نام کرده شده را گویند، جحد انکار ماضی، نفی انکار مستقبل، امر فرمودن، نهی باز داشتن، اسم زمان نام وقت کردن کاری، اسم مکان نام جای کردن کاری، اسم آلت نام آنچه کار با وی کنند، اسم تفضیل نام بهتر.

ضَرَبَ يَضْرِبُ ضَرْبًا فَهُوَ ضَارِبٌ وَذَاكَ مَضْرُوْبٌ لَمْ يَضْرِبْ لاَ يَضْرِبُ اِضْرِبْ لِيَضْرِبْ لاَ تَضْرِبْ مَضْرِبٌ مِضْرَابٌ أَضْرَبُ.

ضَرَبَ زد وی مرد در زمان گذشته، فعل ماضی.

يَضْرِبُ می زد وی مرد در زمان آینده، فعل مضارع.

ضَرْبًا زدن، مصدر.

فَهُوَ ضَارِبٌ یک مرد زننده، اسم فاعل.

وَذَاكَ مَضْرُوْبٌ یک مرد زده شده، اسم مفعول.

لَمْ يَضْرِبْ نزد وی مرد در زمان گذشته، فعل جحد.

لاَ يَضْرِبُ نمی زند وی مرد در زمان آینده، فعل نفی.

اِضْرِبْ بزن تو مرد، امر حاضر.

لِيَضْرِبْ گو تا بزند وی مرد، امر غائب.

لاَ تَضْرِبْ مزن تو مرد، نهی حاضر.

مَضْرِبٌ وقت زدن و جای زدن، اسم زمان و اسم مکان.

مِضْرَابٌ آلت زدن، اسم آلت.

أَضْرَبُ زننده تر، اسم تفضیل.

فعل حدث است اورا مُحْدِث می باید مُحْدِث او فاعل اوست.

فاعل فعل واحد بود و تثنیه بود و جمع بود و هر یک از اینها متکلم بود و مخاطب بود و غائب بود و هر یک از اینها مذکر بود و مؤنث بود. واحد یکی، تثنیه دو، جمع زیاده از دو. متکلم سخن گوینده را گویند، مخاطب آنکه سخن با وی گویند، غائب آنکه سخن از وی گویند. مذکر مرد، مؤنث زن.

معلوم فعل ماضی را چهارده مثال است: شش غائب را بود و شش مخاطب را بود و دو حکایت نفس را بود. طریقهٔ صرفش اینکه:

ضَرَبَ ضَرَبَا ضَرَبُوْا   ضَرَبْتَ ضَرَبْتُمَا ضَرَبْتُمْ   ضَرَبْتُ

ضَرَبَتْ ضَرَبَتَا ضَرَبْنَ   ضَرَبْتِ ضَرَبْتُمَا ضَرَبْتُنَّ   ضَرَبْنَا

آن شش که غائب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود. آن سه که مذکر را بود:

ضَرَبَ زد وی مرد در زمان گذشته صیغهٔ واحد مذکر غائب معلوم فعل ماضی.

ضَرَبَا زدند ایشان دو مرد در زمان گذشته صیغهٔ تثنیهٔ مذکر غائِبَیْنِ

معلوم فعل ماضی.

ضَرَبُوْا زدند ایشان همهٔ مردان در زمان گذشته صیغهٔ جمع مذکر غائِبِیْن معلوم فعل ماضی. آن سه که مؤنث را بود:

ضَرَبَتْ زد وی زن در زمان گذشته صیغهٔ واحدهٔ مؤنث غائبهٔ معلوم فعل ماضی.

ضَرَبَتَا زدند ایشان دو زن در زمان گذشته صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث غائِبَتَیْنِ معلوم فعل ماضی.

ضَرَبْنَ زدند ایشان همهٔ زنان در زمان گذشته صیغهٔ جمع مؤنث غائبات معلوم فعل ماضی. آن شش که مخاطب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود. آن سه که مذکر را بود:

ضَرَبْتَ زدی تو مرد در زمان گذشته صیغهٔ واحد مذکر مخاطب معلوم فعل ماضی.

ضَرَبْتُمَا زدید شما دو مرد در زمان گذشته صیغهٔ تثنیهٔ مذکر مخاطَبَیْنِ معلوم فعل ماضی.

ضَرَبْتُمْ زدید شما همهٔ مردان در زمان گذشته صیغهٔ جمع مذکر مخاطِبِیْن معلوم فعل ماضی. آن سه که مؤنث را بود:

ضَرَبْتِ زدی تو زن در زمان گذشته صیغهٔ واحدهٔ مؤنث مخاطبهٔ معلوم فعل ماضی.

ضَرَبْتُمَا زدید شما دو زن در زمان گذشته صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث

مخاطَبَتَيْنِ معلوم فعل ماضی.

ضَرَبْتُنَّ زدید شما همهٔ زنان در زمان گذشته صیغهٔ جمع مؤنث مخاطبات معلوم فعل ماضی. آن دو که حکایت نفس را بود:

ضَرَبْتُ زدم من مرد یا زن در زمان گذشته صیغهٔ واحد متکلم معلوم فعل ماضی.

ضَرَبْنَا زدیم ما همهٔ مردان و یا همهٔ زنان در زمان گذشته صیغهٔ متکلم مع الغیر معلوم فعل ماضی.

اگر خواهیکه معلوم فعل ماضی را مجهول کنی ما قبل اخیر را کسر کن و هر متحرکی که پیش از ما قبل آخر است اورا ضم کن تا ضَرَبَ ضُرِبَ شود. مجهول فعل ماضی را نیز چهارده مثال است. شش غائب را بود و شش مخاطب را بود و دو حکایت نفس را بود. طریقهٔ صرفش اینکه:

ضُرِبَ ضُرِبَا ضُرِبُوْا　　ضُرِبْتَ ضُرِبْتُمَا ضُرِبْتُمْ　　ضُرِبْتُ

ضُرِبَتْ ضُرِبَتَا ضُرِبْنَ　　ضُرِبْتِ ضُرِبْتُمَا ضُرِبْتُنَّ　　ضُرِبْنَا

آن شش که غائب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود. آن سه که مذکر را بود:

ضُرِبَ زده شد وی مرد در زمان گذشته صیغهٔ واحد مذکر غائب مجهول فعل ماضی.

ضُرِبَا زده شدند ایشان دو مرد در زمان گذشته صیغهٔ تثنیهٔ مذکر غائِبَيْنِ مجهول فعل ماضی.

ضُرِبُوْا زده شدند ایشان همهٔ مردان در زمان گذشته صیغهٔ جمع مذکر غائِبِیْن مجهول فعل ماضی. آن سه که مؤنث را بود:

ضُرِبَتْ زده شد وی زن در زمان گذشته صیغهٔ واحدهٔ مؤنث غائبهٔ مجهول فعل ماضی.

ضُرِبَتَا زده شدند ایشان دو زن در زمان گذشته صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث غائِبَتَیْن مجهول فعل ماضی.

ضُرِبْنَ زده شدند ایشان همهٔ زنان در زمان گذشته صیغهٔ جمع مؤنث غائبات مجهول فعل ماضی. آن شش که مخاطب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود. آن سه که مذکر را بود:

ضُرِبْتَ زده شدی تو مرد در زمان گذشته صیغهٔ واحد مذکر مخاطب مجهول فعل ماضی.

ضُرِبْتُمَا زده شدید شما دو مرد در زمان گذشته صیغهٔ تثنیهٔ مذکر مخاطَبَیْنِ مجهول فعل ماضی.

ضُرِبْتُمْ زده شدید شما همهٔ مردان در زمان گذشته صیغهٔ جمع مذکر مخاطَبِیْن مجهول فعل ماضی. آن سه که مؤنث را بود:

ضُرِبْتِ زده شدی تو زن در زمان گذشته صیغهٔ واحدهٔ مؤنث مخاطبهٔ مجهول فعل ماضی.

ضُرِبْتُمَا زده شدید شما دو زن در زمان گذشته صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث مخاطَبَتَیْنِ مجهول فعل ماضی.

ضُرِبْتُنَّ زده شدید شما همهٔ زنان در زمان گذشته صیغهٔ جمع مؤنث مخاطبات مجهول فعل ماضی. آن دو که حکایت نفس را بود:

ضُرِبْتُ زده شدم من مرد یا زن در زمان گذشته صیغهٔ واحد متکلم مجهول فعل ماضی.

ضُرِبْنَا زده شدیم ما همهٔ مردان و یا همهٔ زنان در زمان گذشته صیغهٔ متکلم مع الغیر مجهول فعل ماضی.

معلوم فعل مضارع را نیز چهارده مثال است: شش غائب را بود و شش مخاطب را بود و دو حکایت نفس را بود. طریقهٔ صرفش اینکه:

يَضْرِبُ يَضْرِبَانِ يَضْرِبُوْنَ　　تَضْرِبُ تَضْرِبَانِ تَضْرِبُوْنَ　　أَضْرِبُ

تَضْرِبُ تَضْرِبَانِ يَضْرِبْنَ　　تَضْرِبِيْنَ تَضْرِبَانِ تَضْرِبْنَ　　نَضْرِبُ

آن شش که غائب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود. آن سه که مذکر را بود:

يَضْرِبُ می زند وی مرد در زمان آینده صیغهٔ واحد مذکر غائب معلوم فعل مضارع.

يَضْرِبَانِ می زنند ایشان دو مرد در زمان آینده صیغهٔ تثنیهٔ مذکر غائِبَيْنِ معلوم فعل مضارع.

يَضْرِبُوْنَ می زنند ایشان همهٔ مردان در زمان آینده صیغهٔ جمع مذکر غائِبِيْن معلوم فعل مضارع. آن سه که مؤنث را بود:

تَضْرِبُ می زند وی زن در زمان آینده صیغۀ واحدۀ مؤنث غائبۀ معلوم فعل مضارع.

تَضْرِبَانِ می زنند ایشان دو زن در زمان آینده صیغۀ تثنیۀ مؤنث غائِبَتَیْنِ معلوم فعل مضارع.

یَضْرِبْنَ می زنند ایشان همۀ زنان در زمان آینده صیغۀ جمع مؤنث غائبات معلوم فعل مضارع. آن شش که مخاطب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود. آن سه که مذکر را بود:

تَضْرِبُ می زنی تو مرد در زمان آینده صیغۀ واحد مذکر مخاطب معلوم فعل مضارع.

تَضْرِبَانِ می زنید شما دو مرد در زمان آینده صیغۀ تثنیۀ مذکر مخاطَبَیْنِ معلوم فعل مضارع.

تَضْرِبُوْنَ می زنید شما همۀ مردان در زمان آینده صیغۀ جمع مذکر مخاطبِیْنَ معلوم فعل مضارع. آن سه که مؤنث را بود:

تَضْرِبِیْنَ می زنی تو زن در زمان آینده صیغۀ واحدۀ مؤنث مخاطبۀ معلوم فعل مضارع.

تَضْرِبَانِ می زنید شما دو زن در زمان آینده صیغۀ تثنیۀ مؤنث مخاطِبَتَیْنِ معلوم فعل مضارع.

تَضْرِبْنَ می زنید شما همۀ زنان در زمان آینده صیغۀ جمع مؤنث مخاطبات معلوم فعل مضارع. آن دو که حکایت نفس را بود:

أَضْرِبُ می زنم من مرد یا زن در زمان آینده صیغهٔ واحد متکلم معلوم فعل مضارع.

نَضْرِبُ می زنیم ما همهٔ مردان و یا همهٔ زنان در زمان آینده صیغهٔ متکلم مع الغیر معلوم فعل مضارع.

اگر خواهیکه معلوم فعل مضارع را مجهول کنی ما قبل آخر را فتح کن و حرف مضارعت را ضم کن تا یَضْرِبُ یُضْرَبُ شود. مجهول فعل مضارع را نیز چهارده مثال است. شش غائب را بود و شش مخاطب را بود و دو حکایت نفس را بود. طریقهٔ صرفش اینکه:

یُضْرَبُ یُضْرَبَانِ یُضْرَبُوْنَ تُضْرَبُ تُضْرَبَانِ تُضْرَبُوْنَ أُضْرَبُ

تُضْرَبُ تُضْرَبَانِ یُضْرَبْنَ تُضْرَبِیْنَ تُضْرَبَانِ تُضْرَبْنَ نُضْرَبُ

آن شش که غائب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود. آن سه که مذکر را بود:

یُضْرَبُ زده می شود وی مرد در زمان آینده صیغهٔ واحد مذکر غائب مجهول فعل مضارع.

یُضْرَبَانِ زده می شوند ایشان دو مرد در زمان آینده صیغهٔ تثنیهٔ مذکر غائبَیْنِ مجهول فعل مضارع.

یُضْرَبُوْنَ زده می شوند ایشان همهٔ مردان در زمان آینده صیغهٔ جمع مذکر غائبِیْنَ مجهول فعل مضارع. آن سه که مؤنث را بود:

تُضْرَبُ زده می شود وی زن در زمان آینده صیغهٔ واحدهٔ مؤنث غائبهٔ

مجهول فعل مضارع.

تُضْرَبَانِ زده می شوند ایشان دو زن در زمان آینده صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث غائبَتَیْنِ مجهول فعل مضارع.

یُضْرَبْنَ زده می شوند ایشان همهٔ زنان در زمان آینده صیغهٔ جمع مؤنث غائبات مجهول فعل مضارع. آن شش که مخاطب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود. آن سه که مذکر را بود:

تُضْرَبُ زده می شوی تو مرد در زمان آینده صیغهٔ واحد مذکر مخاطب مجهول فعل مضارع.

تُضْرَبَانِ زده می شوید شما دو مرد در زمان آینده صیغهٔ تثنیهٔ مذکر مخاطبَیْنِ مجهول فعل مضارع.

تُضْرَبُوْنَ زده می شوید شما همهٔ مردان در زمان آینده صیغهٔ جمع مذکر مخاطبِیْن مجهول فعل مضارع. آن سه که مؤنث را بود:

تُضْرَبِیْنَ زده می شوی تو زن در زمان آینده صیغهٔ واحدهٔ مؤنث مخاطبهٔ مجهول فعل مضارع.

تُضْرَبَانِ زده می شوید شما دو زن در زمان آینده صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث مخاطبتَیْنِ مجهول فعل مضارع.

تُضْرَبْنَ زده می شوید شما همهٔ زنان در زمان آینده صیغهٔ جمع مؤنث مخاطبات مجهول فعل مضارع. آن دو که حکایت نفس را بود:

أُضْرَبُ زده می شوم من مرد یا زن در زمان آینده صیغهٔ واحد متکلم

مجهول فعل مضارع.

نُضْرَبُ زده می شویم ما همهٔ مردان و یا همهٔ زنان در زمان آینده صیغهٔ متکلم مع الغیر مجهول فعل مضارع.

اسم فاعل از ثلاثی مجرد بر وزن فَاعِلٌ می آید همچون ضَارِبٌ وقَاتِلٌ. واز غیر ثلاثی مجرد بر وزن فعل مضارع مغلوم می آید به آوردن میم مضمومه بجای حرف مضارعت وبه کسر ما قبل اخیر همچون مُكْرِمٌ و مُدَحْرِجٌ. اسم فاعل بر شش صیغه می آید سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود. طریقهٔ صرفش اینکه:

ضَارِبٌ ضَارِبَانِ ضَارِبُوْنَ ضَارِبَةٌ ضَارِبَتَانِ ضَارِبَاتٌ

آن سه که مذکر را بود:

ضَارِبٌ یک مرد زننده صیغهٔ واحد مذکر اسم فاعل.

ضَارِبَانِ دو مرد زننده صیغهٔ تثنیهٔ مذکر اسم فاعل.

ضَارِبُوْنَ همهٔ مردان زننده صیغهٔ جمع مذکر اسم فاعل.

آن سه که مؤنث را بود:

ضَارِبَةٌ یک زن زننده صیغهٔ واحدهٔ مؤنث اسم فاعل.

ضَارِبَتَانِ دو زن زننده صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث اسم فاعل.

ضَارِبَاتٌ همهٔ زنان زننده صیغهٔ جمع مؤنث اسم فاعل.

اسم مفعول از ثلاثی مجرد بر وزن مَفْعُوْلٌ می آید همچون مَضْرُوْبٌ و مَقْتُوْلٌ. واز غیر ثلاثی مجرد بر وزن فعل مضارع مجهول می آید به آوردن میم مضمومه بجای حرف مضارعت وبه فتح ما قبل اخیر همچون مُکْرَمٌ و مُدَخْرَجٌ. اسم مفعول به شش صیغه می آید سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود. طریقهٔ صرفش اینکه:

مَضْرُوْبٌ مَضْرُوْبَانِ مَضْرُوْبُوْنَ مَضْرُوْبَةٌ مَضْرُوْبَتَانِ مَضْرُوْبَاتٌ

آن سه که مذکر را بود:

مَضْرُوْبٌ یک مرد زده شده صیغهٔ واحد مذکر اسم مفعول.

مَضْرُوْبَانِ دو مرد زده شده صیغهٔ تثنیهٔ مذکر اسم مفعول.

مَضْرُوْبُوْنَ همهٔ مردان زده شده صیغهٔ جمع مذکر اسم مفعول.

آن سه که مؤنث را بود:

مَضْرُوْبَةٌ یک زن زده شده صیغهٔ واحدهٔ مؤنث اسم مفعول.

مَضْرُوْبَتَانِ دو زن زده شده صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث اسم مفعول.

مَضْرُوْبَاتٌ همهٔ زنان زده شده صیغهٔ جمع مؤنث اسم مفعول.

معلوم فعل جحد را نیز چهارده مثال است: شش غائب را بود و شش مخاطب را بود و دو حکایت نفس را بود. طریقهٔ صرفش اینکه:

لم یَضْرِبْ لم یَضْرِبَا لم یَضْرِبُوْا لم تَضْرِبْ لم تَضْرِبَا لم تَضْرِبُوْا

لم تَضْرِبْ لم تَضْرِبَا لم یَضْرِبْنَ لم تَضْرِبِي لم تَضْرِبَا لم تَضْرِبْنَ

لم أَضْرِبْ لم نَضْرِبْ

آن شش که غائب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود. آن سه که مذکر را بود:

لم یَضْرِبْ نزد وی مرد در زمان گذشته صیغۀ واحد مذکر غائب معلوم فعل جحد.

لم یَضْرِبَا نزدند ایشان دو مرد در زمان گذشته صیغۀ تثنیۀ مذکر غائبَیْنِ معلوم فعل جحد.

لم یَضْرِبُوْا نزدند ایشان همۀ مردان در زمان گذشته صیغۀ جمع مذکر غائبِیْن معلوم فعل جحد. آن سه که مؤنث را بود:

لم تَضْرِبْ نزد وی زن در زمان گذشته صیغۀ واحدۀ مؤنث غائبۀ معلوم فعل جحد.

لم تَضْرِبَا نزدند ایشان دو زن در زمان گذشته صیغۀ تثنیۀ مؤنث غائبَتَیْنِ معلوم فعل جحد.

لم یَضْرِبْنَ نزدند ایشان همۀ زنان در زمان گذشته صیغۀ جمع مؤنث غائبات معلوم فعل جحد. آن شش که مخاطب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود. آن سه که مذکر را بود:

لم تَضْرِبْ نزدی تو مرد در زمان گذشته صیغۀ واحد مذکر مخاطب معلوم فعل جحد.

لم تَضْرِبَا نزدید شما دو مرد در زمان گذشته صیغۀ تثنیۀ مذکر مخاطبَیْنِ معلوم فعل جحد.

لم تَضْرِبُوْا نزدید شما همهٔ مردان در زمان گذشته صیغهٔ جمع مذکر مخاطبِیْن معلوم فعل جحد. آن سه که مؤنث را بود:

لم تَضْرِبِیْ نزدی تو زن در زمان گذشته صیغهٔ واحدهٔ مؤنث مخاطبهٔ معلوم فعل جحد.

لم تَضْرِبَا نزدید شما دو زن در زمان گذشته صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث مخاطبتَیْنِ معلوم فعل جحد.

لم تَضْرِبْنَ نزدید شما همهٔ زنان در زمان گذشته صیغهٔ جمع مؤنث مخاطبات معلوم فعل جحد. آن دو که حکایت نفس را بود:

لم أَضْرِبْ نزدم من مرد یا زن در زمان گذشته صیغهٔ واحد متکلم معلوم فعل جحد.

لم نَضْرِبْ نزدیم ما همهٔ مردان و یا همهٔ زنان در زمان گذشته صیغهٔ متکلم مع الغیر معلوم فعل جحد.

اگر خواهیکه معلوم فعل جحد را مجهول کنی ما قبل اخیر را فتح کن و حرف مضارعت را ضم کن تا لم یَضرِبْ لم یُضرَبْ شود. مجهول فعل جحد را نیز چهارده مثال است: شش غائب را بود و شش مخاطب را بود و دو حکایت نفس را بود. طریقهٔ صرفش اینکه:

لم یُضْرَبْ لم یُضْرَبَا لم یُضْرَبُوْا	لم تُضْرَبْ لم تُضْرَبَا لم تُضْرَبُوْا
لم تُضْرَبْ لم تُضْرَبَا لم یُضْرَبْنَ	لم تُضْرَبِي لم تُضْرَبَا لم تُضْرَبْنَ
لم أُضْرَبْ	لم نُضْرَبْ

آن شش که غائب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود. آن سه که مذکر را بود:

لم يُضْرَبْ زده نشد وی مرد در زمان گذشته صيغهٔ واحد مذکر غائب مجهول فعل جحد.

لم يُضْرَبَا زده نشدند ایشان دو مرد در زمان گذشته صيغهٔ تثنيهٔ مذکر غائبَيْنِ مجهول فعل جحد.

لم يُضْرَبُوْا زده نشدند ایشان همهٔ مردان در زمان گذشته صيغهٔ جمع مذکر غائبِيْن مجهول فعل جحد. آن سه که مؤنث را بودک

لم تُضْرَبْ زده نشد وی زن در زمان گذشته صيغهٔ واحدهٔ مؤنث غائبهٔ مجهول فعل جحد.

لم تُضْرَبَا زده نشدند ایشان دو زن در زمان گذشته صيغهٔ تثنيهٔ مؤنث غائبَتَيْنِ مجهول فعل جحد.

لم يُضْرَبْنَ زده نشدند ایشان همهٔ زنان در زمان گذشته صيغهٔ جمع مؤنث غائبات مجهول فعل جحد. آن شش که مخاطب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود. آن سه که مذکر را بود:

لم تُضْرَبْ زده نشدی تو مرد در زمان گذشته صيغهٔ واحد مذکر مخاطب مجهول فعل جحد.

لم تُضْرَبَا زده نشدید شما دو مرد در زمان گذشته صيغهٔ تثنيهٔ مذکر مخاطبَيْنِ مجهول فعل جحد.

لم تُضْرَبُوْا زده نشدید شما همهٔ مردان در زمان گذشته صیغهٔ جمع مذکر مخاطبِیْن مجهول فعل جحد. آن سه که مؤنث را بود:

لم تُضْرَبِیْ زده نشدی تو زن در زمان گذشته صیغهٔ واحدهٔ مؤنث مخاطبهٔ مجهول فعل جحد.

لم تُضْرَبَا زده نشدید شما دو زن در زمان گذشته صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث مخاطبتَیْنِ مجهول فعل جحد.

لم تُضْرَبْنَ زده نشدید شما همهٔ زنان در زمان گذشته صیغهٔ جمع مؤنث مخاطبات مجهول فعل جحد. آن دو که حکایت نفس را بود:

لم أُضْرَبْ زده نشدم من مرد یا زن در زمان گذشته صیغهٔ واحد متکلم مجهول فعل جحد.

لم نُضْرَبْ زده نشدیم ما همهٔ مردان و یا همهٔ زنان در زمان گذشته صیغهٔ متکلم مع الغیر مجهول فعل جحد.

معلوم فعل نفی را نیز چهارده مثال است: شش غائب را بود و شش مخاطب را بود و دو حکایت نفس را بود. طریقهٔ صرفش اینکه:

لاَ یَضْرِبُ لاَ یَضْرِبَانِ لاَ یَضْرِبُوْنَ　　لاَ تَضْرِبُ لاَ تَضْرِبَانِ لاَ تَضْرِبُوْنَ

لاَ تَضْرِبُ لاَ تَضْرِبَانِ لاَ یَضْرِبْنَ　　لاَ تَضْرِبِیْنَ لاَ تَضْرِبَانِ لاَ تَضْرِبْنَ

لاَ أَضْرِبُ　　لاَ نَضْرِبُ

آن شش که غائب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود. آن سه که مذکر را بود:

لاَ یَضْرِبُ نمی زند وی مرد در زمان آینده صیغهٔ واحد مذکر غائب معلوم فعل نفی.

لاَ یَضْرِبَانِ نمی زنند ایشان دو مرد در زمان آینده صیغهٔ تثنیهٔ مذکر غائبَیْنِ معلوم فعل نفی.

لاَ یَضْرِبُوْنَ نمی زنند ایشان همهٔ مردان در زمان آینده صیغهٔ جمع مذکر غائبِیْن معلوم فعل نفی. آن سه که مؤنث را بود:

لاَ تَضْرِبُ نمی زند وی زن در زمان آینده صیغهٔ واحدهٔ مؤنث غائبهٔ معلوم فعل نفی.

لاَ تَضْرِبَانِ نمی زنند ایشان دو زن در زمان آینده صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث غائبتَیْنِ معلوم فعل نفی.

لاَ یَضْرِبْنَ نمی زنند ایشان همهٔ زنان در زمان آینده صیغهٔ جمع مؤنث غائبات معلوم فعل نفی. آن شش که مخاطب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود. آن سه که مذکر را بود:

لاَ تَضْرِبُ نمی زنی تو مرد در زمان آینده صیغهٔ واحد مذکر مخاطب معلوم فعل نفی.

لاَ تَضْرِبَانِ نمی زنید شما دو مرد در زمان آینده صیغهٔ تثنیهٔ مذکر مخاطبَیْنِ معلوم فعل نفی.

لاَ تَضْرِبُوْنَ نمی زنید شما همهٔ مردان در زمان آینده صیغهٔ جمع مذکر مخاطبِیْن معلوم فعل نفی. آن سه که مؤنث را بود:

لاَ تَضْرِبِيْنَ نمی زنی تو زن در زمان آینده صیغهٔ واحدهٔ مؤنث مخاطبهٔ معلوم فعل نفی.

لاَ تَضْرِبَانِ نمی زنید شما دو زن در زمان آینده صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث مخاطبتَیْنِ معلوم فعل نفی.

لاَ تَضْرِبْنَ نمی زنید شما همهٔ زنان در زمان آینده صیغهٔ جمع مؤنث مخاطبَات معلوم فعل نفی. آن دو که حکایت نفس را بود:

لاَ أَضْرِبُ نمی زنم من مرد یا زن در زمان آینده صیغهٔ واحد متکلم معلوم فعل نفی.

لاَ نَضْرِبُ نمی زنیم ما همهٔ مردان و یا همهٔ زنان در زمان آینده صیغهٔ متکلم مع الغیر معلوم فعل نفی.

اگر خواهیکه معلوم فعل نفی را مجهول کنی ما قبل اخیر را فتح کن و حرف مضارعت را ضم کن تا لاَ یَضرِبُ   لاَ یُضرَبُ شود. مجهول فعل نفی را نیز چهارده مثال است. شش غائب را بود و شش مخاطب را بود و دو حکایت نفس را بود. طریقهٔ صرفش اینکه:

لاَ یُضْرَبُ لاَ یُضْرَبَانِ لاَ یُضْرَبُوْنَ   لاَ تُضْرَبُ لاَ تُضْرَبَانِ لاَ تُضْرَبُوْنَ

لاَ تُضْرَبُ لاَ تُضْرَبَانِ لاَ یُضْرَبْنَ   لاَ تُضْرَبِیْنَ لاَ تُضْرَبَانِ لاَ تُضْرَبْنَ

لاَ أُضْرَبُ   لاَ نُضْرَبُ

آن شش که غائب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود. آن سه که مذکر را بود:

لاَ یُضْرَبُ زده نمی شود وی مرد در زمان آینده صیغهٔ واحد مذکر غائب مجهول فعل نفی.

لاَ یُضْرَبَانِ زده نمی شوند ایشان دو مرد در زمان آینده صیغهٔ تثنیهٔ مذکر غائبَیْنِ مجهول فعل نفی.

لاَ یُضْرَبُوْنَ زده نمی شوند ایشان همهٔ مردان در زمان آینده صیغهٔ جمع مذکر غائبِیْنِ مجهول فعل نفی. آن سه که مؤنث را بود:

لاَ تُضْرَبُ زده نمی شود وی زن در زمان آینده صیغهٔ واحدهٔ مؤنث غائبهٔ مجهول فعل نفی.

لاَ تُضْرَبَانِ زده نمی شوند ایشان دو زن در زمان آینده صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث غائبتَیْنِ مجهول فعل نفی.

لاَ یُضْرَبْنَ زده نمی شوند ایشان همهٔ زنان در زمان آینده صیغهٔ جمع مؤنث غائبات مجهول فعل نفی.

آن شش که مخاطب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود. آن سه که مذکر را بود:

لاَ تُضْرَبُ زده نمی شوی تو مرد در زمان آینده صیغهٔ واحد مذکر مخاطب مجهول فعل نفی.

لاَ تُضْرَبَانِ زده نمی شوید شما دو مرد در زمان آینده صیغهٔ تثنیهٔ مذکر مخاطبَیْنِ مجهول فعل نفی.

لاَ تُضْرَبُوْنَ زده نمی شوید شما همهٔ مردان در زمان آینده صیغهٔ

جمع مذکر مخاطبِیْن مجهول فعل نفی. آن سه که مؤنث را بود:

لاَ تُضْرَبِیْنَ زده نمی شوی تو زن در زمان آینده صیغهٔ واحدهٔ مؤنث مخاطبهٔ مجهول فعل نفی.

لاَ تُضْرَبَانِ زده نمی شوید شما دو زن در زمان آینده صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث مخاطبتَیْنِ مجهول فعل نفی.

لاَ تُضْرَبْنَ زده نمی شوید شما همهٔ زنان در زمان آینده صیغهٔ جمع مؤنث مخاطبات مجهول فعل نفی.

آن دو که حکایت نفس را بود:

لاَ أُضْرَبُ زده نمی شوم من مرد یا زن در زمان آینده صیغهٔ واحد متکلم مجهول فعل نفی.

لاَ نُضْرَبُ زده نمی شویم ما همهٔ مردان و یا همهٔ زنان در زمان آینده صیغهٔ متکلم مع الغیر مجهول فعل نفی.

امر بر دو قسم است: امر بی لام و امر با لام. امر بی لام را از شش صیغهٔ فعل مضارع مخاطب معلوم می گیرند به دو عمل.

عمل اول آنکه نظر به اخیر کلمه می کنند اگر اخیر کلمه صحیح باشد ساکن می کنند همچون تَضْرِبْ و تَعْلَمْ. اگر ما قبل اخیر مُعْتَل ساکن باشد اورا می اندازند همچون تَقُلْ و تَبِعْ. اگر اخیر کلمه مُدْغَم باشد اورا به حالش می گذارند و اگر صیغه از باب یَفْعُلُ به ضم عین باشد در اخیرش چهار وجه رواست: ضم و فتح و کسر و تسکین بعد

از فکِّ ادغام مثل تَشُدُّ، تَشُدَّ، تَشُدِّ و تَشْدُدْ. اگر صیغه از غیر باب یَفْعُلُ به ضم عین باشد در اخیرش سه وجه رواست: فتح و کسر و تسکین بعد از فک ادغام مثل تَفِرَّ، تَفِرِّ و تَفْرِرْ. و اگر اخیر کلمه معتل ساکن باشد اورا می اندازند مثل تَرْمِ و تَدْعُ و تَخْشَ.

عمل دوم آنکه تاء حرف مضارعت است، اورا می اندازند نظر به ما یلئ حرف مضارعت می کنند، اگر ما یلئ حرف مضارعت متحرک باشد امر تمام می شود همچون قُلْ و بِعْ. و اگر ما یلئ حرف مضارعت ساکن باشد نظر به عین بابش می کنند، اگر صیغه از باب یَفْعُلُ به ضم عین باشد بر اولش همزهٔ وصلیهٔ مضمومه را می آرند مثل اُنْصُرْ و اُقْتُلْ. و اگر صیغه از باب یَفْعُلُ به ضم عین نباشد بر اولش همزهٔ وصلیهٔ مکسوره را می آرند همچون اِضْرِبْ و اِعْلَمْ. و اگر صیغه از باب اَفْعَلَ یُفْعِلُ باشد بر اولش همزهٔ مفتوحهٔ ساقطه را می آرند، خواه ما یلئ حرف مضارعت متحرک باشد خواه ساکن امر تمام می شود مثل اَکْرِمْ واَقِمْ. امر بی لام بر شش صیغه می آید. طریقهٔ صرفش اینکه:

اِضْرِبْ اِضْرِبَا اِضْرِبُوْا اِضْرِبِيْ اِضْرِبَا اِضْرِبْنَ

سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود. آن سه که مذکر را بود:

اِضْرِبْ بزن تو مرد صیغهٔ واحد مذکر امر بی لام.

اِضْرِبَا بزنید شما دو مرد صیغهٔ تثنیهٔ مذکر امر بی لام.

اِضْرِبُوْا بزنید شما همهٔ مردان صیغهٔ جمع مذکر امر بی لام.

آن سه که مؤنث را بود:

اِضْرِبِیْ بزن تو زن صیغهٔ واحدهٔ مؤنث امر بی لام.

اِضْرِبَا بزنید شما دو زن صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث امر بی لام.

اِضْرِبْنَ بزنید شما همهٔ زنان صیغهٔ جمع مؤنث امر بی لام.

امر با لام را از شش صیغهٔ فعل مضارع غائب معلوم و از دوی متکلم می گیرند به عمل اوّل. بعد از آوردن لام مکسوره بر اوّل فعل مضارع مثل لِیَضْرِبْ و لِیَعْلَمْ . معلوم امر با لام بر هشت صیغه می آید، شش غائب را بود و دو حکایت نفس را بود. طریقهٔ صرفش اینکه:

لِیَضْرِبْ لِیَضْرِبَا لِیَضْرِبُوْا   لأَضْرِبْ

لِتَضْرِبْ لِتَضْرِبَا لِیَضْرِبْنَ   لِنَضْرِبْ

آن شش که غائب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود. آن سه که مذکر را بود:

لِیَضْرِبْ گو تا بزند وی مرد صیغهٔ واحد مذکر غائب معلوم امر با لام.

لِیَضْرِبَا گو تا بزنند ایشان دو مرد صیغهٔ تثنیهٔ مذکر غائبَیْنِ معلوم امر با لام.

لِیَضْرِبُوْا گو تا بزنند ایشان همهٔ مردان صیغهٔ جمع مذکر غائبِیْن معلوم امر با لام. آن سه که مؤنث را بود:

لِتَضْرِبْ گو تا بزند وی زن صیغهٔ واحدهٔ مؤنث غائبهٔ معلوم امر با لام.

لِتَضْرِبَا گو تا بزنند ایشان دو زن صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث غائبتَیْنِ معلوم امر با لام.

لِیَضْرِبْنَ گو تا بزنند ایشان همهٔ زنان صیغهٔ جمع مؤنث غائبات

معلوم امر با لام.

آن دو که حکایت نفس را بود:

لأَضْرِبْ گو تا بزنم من مرد یا زن صیغهٔ واحد متکلم معلوم امر با لام.

لِنَضْرِبْ گو تا بزنیم ما همهٔ مردان و یا همهٔ زنان صیغهٔ متکلم مع الغیر معلوم امر با لام.

اگر خواهیکه معلوم امر با لام را مجهول کنی ما قبل اخیر را فتح کن و حرف مضارعت را ضم کن تا لِيَضْرِبْ لِيُضْرَبْ شود. مجهول امر با لام را نیز چهارده مثال است. شش غائب را بود و شش مخاطب را بود و دو حکایت نفس را بود و شش مخاطب را تقدیم می کنند بر شش غائب. طریقهٔ صرفش اینکه:

لِتُضْرَبْ لِتُضْرَبَا لِتُضْرَبُوْا   لِيُضْرَبْ لِيُضْرَبَا لِيُضْرَبُوْا

لِتُضْرَبِي لِتُضْرَبَا لِتُضْرَبْنَ   لِتُضْرَبْ لِتُضْرَبَا لِيُضْرَبْنَ

لأُضْرَبْ   لِنُضْرَبْ

آن شش که مخاطب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود. آن سه که مذکر را بود:

لِتُضْرَبْ گو تا زده شوی تو مرد صیغهٔ واحد مذکر مخاطب مجهول امر با لام.

لِتُضْرَبَا گو تا زده شوید شما دو مرد صیغهٔ تثنیهٔ مذکر مخاطبَيْنِ مجهول امر با لام.

لِتُضْرَبُوْا گو تا زده شوید شما همهٔ مردان صیغهٔ جمع مذکر مخاطِبِیْن مجهول امر با لام. آن سه که مؤنث را بود:

لِتُضْرَبِیْ گو تا زده شوی تو زن صیغهٔ واحدهٔ مؤنث مخاطبهٔ مجهول امر با لام.

لِتُضْرَبَا گو تا زده شوید شما دو زن صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث مخاطبَتَیْنِ مجهول امر با لام.

لِتُضْرَبْنَ گو تا زده شوید شما همهٔ زنان صیغهٔ جمع مؤنث مخاطبات مجهول امر با لام. آن شش که غائب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود. آن سه که مذکر را بود:

لِیُضْرَبْ گو تا زده شود وی مرد صیغهٔ واحد مذکر غائب مجهول امر با لام.

لِیُضْرَبَا گو تا زده شوند ایشان دو مرد صیغهٔ تثنیهٔ مذکر غائبَیْنِ مجهول امر با لام.

لِیُضْرَبُوْا گو تا زده شوند ایشان همهٔ مردان صیغهٔ جمع مذکر غائبِیْن مجهول امر با لام. آن سه که مؤنث را بود:

لِتُضْرَبْ گو تا زده شود وی زن صیغهٔ واحدهٔ مؤنث غائبهٔ مجهول امر با لام.

لِتُضْرَبَا گو تا زده شوند ایشان دو زن صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث غائبتَیْنِ مجهول امر با لام.

لِيُضْرَبْنَ گو تا زده شوند ایشان همهٔ زنان صیغهٔ جمع مؤنث غائبات مجهول امر با لام. آن دو که حکایت نفس را بود:

لأُضْرَبْ گو تا زده شوم من مرد یا زن صیغهٔ واحد متکلم مجهول امر با لام.

لِنُضْرَبْ گو تا زده شویم ما همهٔ مردان و یا همهٔ زنان صیغهٔ متکلم مع الغیر مجهول امر با لام.

معلوم فعل نهی را نیز چهارده مثال است: شش مخاطب را بود و شش غائب را بود و دو حکایت نفس را بود. طریقهٔ صرفش اینکه:

لاَ تَضْرِبْ لاَ تَضْرِبَا لاَ تَضْرِبُوْا لاَ يَضْرِبْ لاَ يَضْرِبَا لاَ يَضْرِبُوْا

لاَ تَضْرِبِي لاَ تَضْرِبَا لاَ تَضْرِبْنَ لاَ تَضْرِبْ لاَ تَضْرِبَا لاَ يَضْرِبْنَ

لاَ أَضْرِبْ لاَ نَضْرِبْ

آن شش که مخاطب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود. آن سه مذکر را بود:

لاَ تَضْرِبْ مَزَن تو مرد صیغهٔ واحد مذکر مخاطب معلوم فعل نهی.

لاَ تَضْرِبَا مزنید شما دو مرد صیغهٔ تثنیهٔ مذکر مخاطبَیْنِ معلوم فعل نهی.

لاَ تَضْرِبُوْا مزنید شما همهٔ مردان صیغهٔ جمع مذکر مخاطِبیْن معلوم فعل نهی. آن سه که مؤنث را بود:

لاَ تَضْرِبِیْ مزن تو زن صیغهٔ واحدهٔ مؤنث مخاطبهٔ معلوم فعل نهی.

لاَ تَضْرِبَا مزنید شما دو زن صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث مخاطبَتَیْنِ معلوم فعل نهی.

لاَ تَضْرِبْنَ مزنید شما همهٔ زنان صیغهٔ جمع مؤنث مخاطبات معلوم فعل نهی. و آن شش که غائب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود. آن سه مذکر را بود:

لاَ یَضْرِبْ مزند وی مرد صیغهٔ واحد مذکر غائب معلوم فعل نهی.

لاَ یَضْرِبَا مزنند ایشان دو مرد صیغهٔ تثنیهٔ مذکر غائبَیْنِ معلوم فعل نهی.

لاَ یَضْرِبُوْا مزنند ایشان همهٔ مرد صیغهٔ جمع مذکر غائبِیْن معلوم فعل نهی. آن سه که مؤنث را بود:

لاَ تَضْرِبْ مزند وی زن صیغهٔ واحدهٔ مؤنث غائبهٔ معلوم فعل نهی.

لاَ تَضْرِبَا مزنند ایشان دو زن صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث غائبتَیْنِ معلوم فعل نهی.

لاَ یَضْرِبْنَ مزنند ایشان همهٔ زن صیغهٔ جمع مؤنث غائبات معلوم فعل نهی. آن دو که حکایت نفس را بود:

لاَ أَضْرِبْ مزنم من مرد یا زن صیغهٔ واحد متکلم معلوم فعل نهی.

لاَ نَضْرِبْ مزنیم ما همهٔ مردان یا همهٔ زنان صیغهٔ متکلم مع الغیر معلوم فعل نهی.

اگر خواهیکه معلوم فعل نهی را مجهول کنی ما قبل اخیر را فتح کن و حرف مضارعت را ضم کن تا لاَ تَضْرِبْ لاَ تُضْرَبْ شود. مجهول فعل نهی را نیز چهارده مثال است: شش مخاطب را بود و شش غائب را بود و دو حکایت نفس را بود. طریقهٔ صرفش اینکه:

لاَ تُضْرَبْ لاَ تُضْرَبَا لاَ تُضْرَبُوْا　　لاَ يُضْرَبْ لاَ يُضْرَبَا لاَ يُضْرَبُوْا

لاَ تُضْرَبِي لاَ تُضْرَبَا لاَ تُضْرَبْنَ　　لاَ تُضْرَبْ لاَ تُضْرَبَا لاَ يُضْرَبْنَ

لاَ أُضْرَبْ　　لاَ نُضْرَبْ

آن شش که مخاطب را بود سه مذکر را بود و سه مونث را بود. آن سه که مذکر را بود:

لاَ تُضْرَبْ زده نشوی تو مرد صیغهٔ واحد مذکر مخاطب مجهول فعل نهی.

لاَ تُضْرَبَا زده نشوید شما دو مرد صیغهٔ تثنیهٔ مذکر مخاطبَیْنِ مجهول فعل نهی.

لاَ تُضْرَبُوْا زده نشوید شما همهٔ مردان صیغهٔ جمع مذکر مخاطبِیْن مجهول فعل نهی. آن سه که مؤنث را بود:

لاَ تُضْرَبِیْ زده مَشَوِی تو زن صیغهٔ واحدهٔ مؤنث مخاطبهٔ مجهول فعل نهی.

لاَ تُضْرَبَا زده مشوید شما دو زن صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث مخاطبتَیْنِ مجهول فعل نهی.

لاَ تُضْرَبْنَ زده مشوید شما همهٔ زنان صیغهٔ جمع مؤنث مخاطبات مجهول فعل نهی. آن شش که غائب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود. آن سه که مذکر را بود:

لاَ يُضْرَبْ زده مَشَوَد وی مرد صیغهٔ واحد مذکر غائب مجهول فعل نهی.

لاَ يُضْرَبَا زده مشوند ایشان دو مرد صیغهٔ تثنیهٔ مذکر غائبَیْنِ مجهول فعل نهی.

لاَ يُضْرَبُوْا زده مشوند ایشان همهٔ مردان صیغهٔ جمع مذکر غائبِیْن مجهول فعل نهی. آن سه که مؤنث را بود:

لاَ تُضْرَبْ زده مشود وی زن صیغهٔ واحدهٔ مؤنث غائبهٔ مجهول فعل نهی.

لاَ تُضْرَبَا زده مشوند ایشان دو زن صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث غائبتَیْنِ مجهول فعل نهی.

لاَ يُضْرَبْنَ زده مشوند ایشان همهٔ زنان صیغهٔ جمع مؤنث غائبات مجهول فعل نهی. آن دو که حکایت نفس را بود:

لاَ أُضْرَبْ زده مَشوَم من مرد یا زن صیغهٔ واحد متکلم مجهول فعل نهی.

لاَ نُضْرَبْ زده مَشوِیم ما همهٔ مردان و یا همهٔ زنان صیغهٔ متکلم مع الغیر مجهول فعل نهی.

اسم زمان و اسم مکان از ثلاثی مجرد و از باب يَفْعِلُ به کسر عین و از مثال مطلقا بر وزن مَفْعِلٌ به کسر عین می آید همچون مَضْرِبٌ و مَوْعِدٌ و از غیر باب يَفْعِلُ به کسر عین و از ناقص مطلقا بر وزن مَفْعَلٌ به فتح عین می آید همچون مَقْتَلٌ و مَرْمًى [در اصل مَرْمَیٌ بود]. و از غیر ثلاثی مجرد بر وزن اسم مفعول می آید همچون مُكْرَمٌ و مُدَحْرَجٌ. اسم زمان و اسم مکان بر سه صیغهٔ می آید. طریقهٔ صرفش اینکه:

مَضْرِبٌ مَضْرِبَانِ مَضَارِبُ

مَضْرِبٌ یک جای زدن و یک وقت زدن صیغهٔ واحد اسم زمان و اسم مکان.

مَضْرِبَانِ دو جای زدن و دو وقت زدن صیغهٔ تثنیهٔ اسم زمان و اسم مکان.

مَضَارِبُ همهٔ جایهای زدن و وقتهای زدن صیغهٔ جمع اسم زمان و اسم مکان.

مصدر میمی از ثلاثی مجرد بر وزن مَفْعَلٌ بفتح عین می آید همچون مَنْصَرٌ و مَعْلَمٌ و مَضْرَبٌ. و از غیر ثلاثی مجرد مشترک می آید با اسم مفعول همچون مُکْرَمٌ و مُدَحْرَجٌ و مُتَدَحْرَجٌ.

اسم آلت از ثلاثی مجرد بر وزن مِفْعَلٌ و مِفْعَالٌ و مِفْعَلَةٌ می آید همچون مِسْطَرٌ و مِفْتَاحٌ و مِکْنَسَةٌ. اسم آلت بر سه صیغه می آید، طریقهٔ صرفش اینکه: مِضْرَابٌ مِضْرَابَانِ مَضَارِیْبُ.

مِضْرَابٌ یک آلت زدن صیغهٔ واحد اسم آلت.

مِضْرَابَانِ دو آلت زدن صیغهٔ تثنیهٔ اسم آلت.

مَضَارِیْبُ همهٔ آلتهای زدن صیغهٔ جمع اسم آلت.

اسم تفضیل بر شش صیغه می آید سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود، طریقهٔ صرفش اینکه:

أَضْرَبُ أَضْرَبَانِ أَضْرَبُوْنَ ضُرْبَى ضُرْبَيَانِ ضُرْبَيَاتٌ

آن سه که مذکر را بود:

أَضْرَبُ یک مرد زننده تر صیغهٔ واحد مذکر اسم تفضیل.

أَضْرَبَانِ دو مرد زننده تر صیغهٔ تثنیهٔ مذکر اسم تفضیل.

أَضْرَبُوْنَ همهٔ مردان زننده تر صیغهٔ جمع مذکر اسم تفضیل. آن سه که مؤنث را بود:

ضُرْبَی یک زن زننده تر صیغهٔ واحدهٔ مؤنث اسم تفضیل.

ضُرْبَیَانِ دو زن زننده تر صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث اسم تفضیل.

ضُرْبَیَاتٌ همهٔ زنان زننده تر صیغهٔ جمع مؤنث اسم تفضیل.

اوّل علم

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

اگر شخصی گوید که اوّل علم کدام است و آخر علم کدام است؟

جواب می گوئیم که اول علم شناختن الله تعالی است و آخر علم گذاشتن همهٔ امرهاست بسوی الله تعالی.

باز اگر شخصی گوید که از کجا می دانید که اول علم شناختن الله تعالی و آخر علم گذاشتن همهٔ امرها بسوی الله تعالی باشد؟

جواب می گوئیم که از این حدیث پیغمبر ﷺ می دانیم که قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَوَّلُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ الْجَبَّارِ وَآخِرُ الْعِلْمِ تَفْوِيْضُ الأُمُوْرِ إِلَيْهِ یعنی گفتند نبی ﷺ اول علم شناختن جبار است و آخر علم گذاشتن همهٔ امرهاست بسوی جبار.

أَعُوْذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانَ الرَّجِيْمِ یعنی پناه می گیرم به الله تعالی از شر شیطان صفت شیطان این که رجیم است.

رجیم بر سه معنی آمده است: بمعنای مرجوم، بمعنای ملعون، بمعنای مردود.

اگر رجیم بمعنای مرجوم باشد معنایش چنین می شود که شیطان سنگسارکرده شدۀ از درگاه الهی است.

اگر رجیم بمعنای ملعون باشد معنایش چنین می شود که شیطان لعنت کرده شدۀ از درگاه الهی است.

اگر رجیم بمعنای مردود باشد معنایش چنین می شود که شیطان رانده کرده شدۀ از درگاه الهی است.

اگر شخصی گوید که از کجا می دانید که شیطان سنگسار کرده شدۀ از درگاه الهی باشد؟

جواب می گوئیم که از این آیت می دانیم که قوله تعالی: وَلَقَدْ زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنْيَا بِمَصَٰبِيحَ وَجَعَلْنَٰهَا رُجُومًا لِّلشَّيَٰطِينِ یعنی زینت دادیم ما آسمان دنیا را بستارگان و گرداندیم ما همون ستارگان را رجوم یعنی سنگپاره از برای شیاطین.

اگر شخصی گوید که از کجا می دانید که شیطان لعنت کرده شدۀ از درگاه الهی باشد؟

جواب می گوئیم که از این آیت می دانیم که قوله تعالی: وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِىٓ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلدِّينِ یعنی بر تو باد لعنت من ای شیطان تا روز قیامت.

اگر شخصی گوید که از کجا می دانید که شیطان رانده کرده شدۀ از درگاه الهی باشد؟

جواب می گوئیم که از این آیت می دانیم که قوله تعالی: فَٱخۡرُجۡ مِنۡهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ   یعنی پس خارج شو ای شیطان از جنت بس بدرستیکه تو رجیمی.

اگر شخصی گوید که قاریان قبل از قراءت قرآن چرا أَعُوْذُ بِاللهِ می خوانند؟

جواب می گوئیم که در شأن أَعُوْذُ بِاللهِ آیت و حدیث وارد شده است. آیت این است قوله تعالی: فَإِذَا قَرَأۡتَ ٱلۡقُرۡءَانَ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ   یعنی بس هرچگاهی که اراده کنی تو ای محمد ﷺ قراءت قرآن را پس پناه طلب کن به سوی الله تعالی از شر شیطان صفت شیطان این است که رجیم است.

و حدیث این است که: قال النبی عليه السلام إِجْلَالُ الْقُرْآنِ بِالإِسْتِعَاذَةِ یعنی گفتند نبی عليه السلام بزرگ داشتن قرآن به استعاذه است.

اگر شخصی گوید که چرا تقدیم کردند تعوذ را بر تسمیه؟

جواب می گوئیم که تعوذ از برای دفع مضرت است، تسمیه از برای جلب منفعت. دفع مضرت اَهَمّ است از جلب منفعت. بنابر این تقدیم کرده اند تعوذ را بر تسمیه.

اگر شخصی گوید که "بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ" چند معنی دارد؟

جواب می گوئیم که دو معنی دارد: معنای افرادی و معنای ترکیبی.

معنی افرادی آن است که کلمه های "بِسۡمِ ٱللَّهِ" را تنها - تنها معنی گفته شود. به این طریقه که: معنای بِـ به، معنای اسم نام، معنای الله معبود بر حق، معنای رحمن بشندهٔ نعمتها است در دنیا بر مؤمن و بر کافر، معنای رحیم بخشایندهٔ گناهان است در آخرت بر مؤمن نه بر کافر. معنای ترکیبی آن است که کلمه های "بِسۡمِ ٱللَّهِ" را به یکبار معنی گفته شود. به این طریقه که: بنام معبود بر حق که بخشنده و بخشاینده است ابتدا می کنم من این کتاب را بنام او و نه به غیر نام او.

اگر شخصی گوید که "ابتدا می کنم" را از کجا می گیرید؟

جواب می گوئیم که از أَبۡتَدِئُ مقدَّر.

باز اگر شخصی گوید که أَبۡتَدِئُ چون مقدَّر است؟

جواب می گوئیم که "بِسۡمِ ٱللَّهِ" جار و مجرور است، هر جار و مجرور را مُتَعَلَّقی می باید مُتَعَلَّق او فعل یا شبه فعل می باشد. پس اینجا مُتَعَلَّق او فعل است که أَبۡتَدِئُ است. تقدیر کلام "بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ أَبۡتَدِئُ" بوده است. أَبۡتَدِئُ را از جهت تخفیف حذف کرده اند.

اگر شخصی گوید که "بِسۡمِ ٱللَّهِ " مُتَعلَّق، "أَبْتَدِئُ" مُتَعلَّق حق مُتَعَلَّق آن است که مُقَدَّم می باشد بر مُتَعلَّق، در اینجا چرا مُؤَخَّر آمده است ؟

جواب می گوئیم که تقدیم مَا حَقُّهُ التَّأْخِیْر مفید حصر است. معنای حصر اثبات کردن شیء است بر شیء و نفی کردن آن شیء است از غیرش. مُصَنِّف ابتدا کرده است کتابش را بنام الله نه به غیر نام الله.

اگر شخصی گوید که "بِسۡمِ ٱللَّهِ " در اصل چیست؟

جواب می گوئیم که "بِسۡمِ ٱللَّهِ " در اصل بِـ اِسْمِ الله بوده است، همزۀ وصلیه را از جهت تخفیف حذف کرده اند.

اگر شخصی گوید که چرا تقدیم کرده اند "با" را بر "اسم"؟

جواب می گوئیم که "با" جَارّ است، "اسمِ" مجرور، جارّ مقدم می باشد بر مجرور. بنابر این "با" را تقدیم کرده اند بر "اسم".

اگر شخصی گوید که جارّ چون مقدم می باشد بر مجرور؟

جواب می گوئیم که جار عامل است، مجرور معمول، حق عامل آن است مقدم می باشد بر معمول. بنابر این جار مقدم می باشد بر مجرور.

اگر شخصی گوید که چرا "اسمِ" را تقدیم کرده اند بر "الله"؟

جواب می گوئیم که "اسمِ" مضاف، "اللهِ" مضاف الیه است، حق مضاف آن که مقدم می باشد بر مضاف الیه. بنابر این تقدیم کرده اند "اسمِ" را بر "الله".

اگر شخصی گوید که "اللهِ" را چرا تقدیم کرده اند بر "رحمن"؟

جواب می گوئیم که "اللهِ" اسم ذات است، "رحمن" اسم صفات، اسم ذات مقدم می باشد بر اسم صفات. بنابر این تقدیم کرده اند "الله" را بر "رحمن".

اگر شخصی گوید که شما گفتید که اسم ذات مقدم می باشد بر اسم صفات "سُبْحَانَ اللهِ" و "اَلْحَمْدُ للهِ" را چه می گوئید که اسم ذات مقدم نشده است بر اسم صفت؟

جواب می گوئیم که گفتیم که اسم ذات مقدم می باشد بر اسم صفت بر تقدیر آن که اسم ذات مضاف الیه یا خبر واقع نشود. اسم ذات در "سُبْحَانَ اللهِ" مضاف الیه و در "اَلْحَمْدُ للهِ" خبر واقع شده است. بنابر این اسم ذات مقدم نشده است.

اگر شخصی گوید که "رحمنِ" را بر "رحیمِ" چرا تقدیم کرده اند؟

جواب می گوئیم که "رحمنِ" خَاصُ اللَّفْظِ عَامُّ الْمَعْنَى است "رحیمِ" عام اللفظ خاص المعنی است. خاص اللفظ عام المعنی مقدم می باشد بر عام اللفظ خاص المعنی.

اگر شخصی گوید که "رحمن" چون خَاصُ اللَّفْظِ عَامٌ الْمَعْنَی است؟

جواب می گوئیم که لفظ "رحمن" را اطلاق می سازند بر واجب تعالی و بس. اما معنایش عام است که بخشندۀ نعمتها است در دنیا بر مؤمن و بر کافر.

اگر شخصی گوید که "رحیم" چون عَامٌ اللَّفْظِ خَاصٌ الْمَعْنَی است؟

جواب می گوئیم که لفظ "رحیم" را اطلاق می سازند بر واجب تعالی و بر غیر واجب تعالی. اما معنایش خاص است که بخشایندۀ گناهان است در آخرت بر مؤمن نه بر کافر.

اگر شخصی گوید که مصنف کتابش را ابتدا به "بِسۡمِ ٱللَّهِ " کرده است چرا؟

جواب می گوئیم که بنابر سه وجه:

وجه اول آن که متابعت بر کلام محبید کرده است، چنانچه در اول کلام الله "بِسۡمِ ٱللَّهِ " واقع شده است.

وجه دوم آن که امتثال بحدیث شریف کرده است، زیرا که در حدیث واقع است که قال النبی عليه السلام: كُلُّ أَمْرٍ ذِيْ بَالٍ لَمْ يُبْدَأْ بِـــ"بِسۡمِ

ٱللَّهِ" فَهُوَ أَبْتَرُ. یعنی فرمودند نبی عليه السلام هر امر شریفی که ابتدا کرده نشود به "بِسۡمِ ٱللَّهِ" آن امر شریف ابتر است یعنی ویران است.

وجه سوم آن که متابعت بر سلف صالحین کرده است زیرا که سلف کتابهایشان را به "بِسۡمِ ٱللَّهِ" ابتدا کرده اند.

اگر شخصی گوید که چنانچه در شأن به "بِسۡمِ ٱللَّهِ" حدیث وارد شده است اینچنین در شأن ابتدا به "اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ" حدیث وارد بوده است، وی کدام است؟

جواب می گوئیم که حدیث این است که قال النبی عليه السلام: كُلُّ أَمْرٍ ذِيْ بَالٍ لَمْ يُبْدَأْ بِـــ"اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ" فَهُوَ أَقْطَعُ. یعنی گفتند نبی عليه السلام هر امر شریفی که ابتدا کرده نشود به "اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ" پس وی کوتاه است یعنی ناتمام و قلیل البرکت است.

اگر شخصی گوید که مصنف کتاب خود را ابتدا به "بِسۡمِ ٱللَّهِ" کرده است چرا ابتدا به "اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ" نکرده است چنانچه در شأن ابتدا به "اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ" حدیث وارد شده است؟

جواب می گوئیم که ابتدا بر سه قسم است: ابتدای تلفظی و ابتدای تعقلی و ابتدای تکتبی. در اینجا مصنف ابتدای تکتبی نکرده است، می تواند که ابتدای تلفظی یا تعقلی کرده باشد.

اگر شخصی گوید که "بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ" مرکب است و هر مرکب محتاج است به سوی اجزایش و هر محتاج ممکن است و هر ممکن نزد متکلمین حادث است. پس لازم آمد که "بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ" حادث باشد و حال آنکه "بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ" از جملهٔ قرآن قدیم بود؟

جواب می گوئیم که "بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ" من حیث اللفظ حادث است و من حیث المعنی قدیم از جملهٔ قرآن بودنش من حیث المعنی است.


ISBN 978-99947-946-7-6

Ба матбаа супорида шуд 20. 02. 13. Ба чоп имзо шуд 24. 02. 13.
Андозаи 60х84 1/16. Қоғази офсетӣ. Гарнитураи Tims New Roman Tj. Чопи офсетӣ. Ҳаҷм 3,25 ҷузъи чопӣ. Адади нашр 1000 нусха.
Фармоиши № 01. Нархаш шартномавӣ

Дар матбааи «Паёми ошно» ба табъ расид.
Унвон: кӯчаи Борбад, 54а.


ISBN 978-99947-946-7-6
9 789994 794676